

# چرا زنان مستقل و تحصیل کرده هم در رابطه‌ی خشونت‌آمیز می‌مانند؟

مریم حسین خواه

در سراسر دنیا، به ویژه در جوامع مردسالار و محافظه‌کار، زنان بسیاری در روابط خشونت‌آمیز با همسر یا شریک زندگی خود گرفتار مانده‌اند. دلایل اصلی این گرفتاری چیست، و چه راه‌هایی برای رهایی زنان از چرخه‌ی خشونت در روابط عاشقانه یا زناشویی وجود دارد؟

وقتی فروزان، شش سال بعد از ازدواج‌اش، طلاق گرفت و به خانواده و دوستان‌اش گفت که از همان ماه‌های نخست در معرض رفتارهای خشونت‌آمیز همسرش بوده است، اولین سؤالی که از او پرسیده شد این بود که: چرا در حالی که استقلال مالی و حمایت خانواده و حق طلاق داشت، تمام این سال‌ها خشونت را تحمل کرده است؟

فروزان اما تنها زن مستقل و تحصیل‌کرده‌ای نیست که سال‌ها در یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز باقی مانده است. همان‌گونه که اعمال خشونت خانگی علیه زنان ارتباط مستقیمی با تحصیلات، وضعیت اقتصادی - اجتماعی و شغل فرد خشونت‌گر ندارد، زنان نیز فارغ از سن، تحصیلات، طبقه، و موقعیت اقتصادی و اجتماعی‌شان ممکن است در معرض خشونت خانگی قرار بگیرند و سال‌ها در یک رابطه‌ی آزاردهنده گرفتار بمانند. داشتن پول و حمایت‌های اجتماعی و قانونی شرایط ضروری و اولیه‌ای هستند که می‌توانند به زنان برای ترک یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز جرات و قدرت بدهند، اما این تمام ماجرا نیست.

شادی رامز، روان‌درمانگری که تجربه‌ی کار با زنان خشونت‌دیده را دارد، معتقد است که بسیاری از زنان شاغل و مستقل، به دلیل گره‌های روانی و نشناختن ویژگی‌های یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز، سال‌های طولانی چنین رابطه‌ای را تحمل می‌کنند. او وابستگی عاطفی به فرد آزارگر، امید به تغییر اوضاع، و داشتن عزت نفس پایین و باور نداشتن خود را از جمله دلایل باقی ماندن زنان در روابط خشونت‌آمیز می‌داند. او می‌گوید: «زنانی که در این روابط هستند، عزت نفس و باوری که به خودشان دارند بسیار پایین است. فکر می‌کنند که نمی‌توانند، بلد نیستند، یک جای کارشان ایراد دارد، و مشکل از خودشان است. مردان آزارگر معمولاً زنان را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، تحقیر و تضعیف می‌کنند. یک مانع بسیار بزرگ برای این زنان ترس از این است که اگر از رابطه بیرون بیایند، باید چه کار کنند؟»

افسانه، زن جوانی که چنین شرایطی را تجربه کرده، از روزهایی که درگیر یک رابطه‌ی آزاردهنده بود، چنین یاد می‌کند: «تحقیر شدم. قربانی بی‌توجهی شدم. یافته‌های تازه‌ی من، شخصیت من، حرف‌های من هیچ کدام اهمیتی نداشت. من روزنامه‌نگار، شاد، رفیق‌باز، و اجتماعی بودم، و به من توجه می‌شد. به خانه که می‌رفتم، نبودم. وجود

خارجی نداشتیم. دیده نمی‌شدم. زیبا نبودم. نبودم. این بازی مریض من را به کف آشپزخانه انداخت. عقل‌ام، اعتماد به نفس‌ام، هویت‌ام، عزت نفس‌ام را از دست داده بودم، و کف آشپزخانه کنار سطل آشغال ضجه می‌زدم.»

## ماندن در خشونت برای جایزه گرفتن

امید به بهبود شرایط، و تصمیم‌گیری بر اساس سیستم جایزه‌گیری در چرخه‌ی خشونت، از دیگر دلایلی است که زنان را در یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز نگه می‌دارد. در اغلب موارد، مردان آزارگر، و به خصوص مردانی که آزارهای روانی اعمال می‌کنند یک دوره‌ی ماه عسل دارند که در آن همه چیز خوب است. بعد از آن، مرد شروع به بهانه‌گیری و آزار دادن می‌کند، و سپس حمله‌ای که می‌تواند فیزیکی یا روانی باشد شروع می‌شود. بعد از آن، دوباره مرد معذرت‌خواهی می‌کند و گل و هدیه می‌دهد و ماه عسل دوباره تکرار می‌شود.

شادی رامز با بیان این که این معذرت‌خواهی و هدیه دادن و این ماه عسل‌ها یک جایزه است، می‌گوید: «با هر جایزه‌ای این امید برای زنِ خشونت‌دیده به وجود می‌آید که حتماً اوضاع درست خواهد شد. در واقع، هر بار وقتی آخر این چرخه به معذرت‌خواهی و اقرار مرد به اشتباه‌اش ختم می‌شود، زن به صورت روانی و ناخودآگاه در رابطه باقی می‌ماند تا این جایزه را بگیرد، و این امید را دارد که اگر مرد یک بار فهمید که اشتباه کرده، پس ممکن است یک روزی واقعاً بفهمد که رفتارش کلاً اشتباه بوده و دیگر آن را تکرار نکند.»

گاهی نیز زنان می‌خواهند آن قدر در رابطه‌ی خشونت‌آمیز بمانند تا مرد آزارگر را تغییر دهند و او را متوجه کنند که چه‌طور مرتکب خشونت شده و به آنان آسیب زده است. زنی که مدیر یک «خانه‌ی امن زنان» در کانادا بوده و خودش سال‌ها در یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز مانده بود و خشونت‌های روانی همسرش را تحمل می‌کرد، نمونه‌ای از این زنان است. به گفته‌ی شادی رامز، چنین برخوردی معمولاً واکنش زنانی است که اتفاقاً در مورد خشونت علیه زنان کار کرده‌اند. خیلی از همین زنان در رابطه‌های خشونت‌آمیز می‌مانند، چون فکر می‌کنند در این زمینه دانش و تخصص کافی را دارند و می‌توانند فرد خشونت‌گر را تغییر دهند، که البته این اتفاق هم معمولاً نمی‌افتد.

## خشونتی که عادی شده است

عادی شدن خشونت و طبیعی دانستن آن یکی دیگر از مواردی است که زنان آزاردیده را، با هر پیشینه و وضعیتی، در یک رابطه‌ی آزاردهنده نگاه می‌دارد. اگر جامعه به جای آگاهی دادن درباره‌ی خشونت و به ویژه خشونت‌های روانی، آن‌ها را کوچک بشمارد، توجیه کند، یا از آن‌ها چشم‌پوشی کند، فرد خشونت‌دیده نمی‌تواند عادی نبودن روابط خشونت‌آمیز و به خصوص خشونت‌های روانی را به راحتی تشخیص دهد، و سخت‌تر می‌تواند از چنین روابطی خارج شود.

الهام، که مدیریت فروش یکی از شرکت‌های بین‌المللی در تهران را بر عهده دارد، می‌گوید: «پنج سال در یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز بودم، اما خیلی طول کشید تا بفهمم رفتارهایی که همسرم با من داشت مصادیق خشونت روانی بودند. من تا مدت‌ها نمی‌دانستم چرا ناراحت‌ام و حال‌ام خوب نیست، و نمی‌دانستم که این رابطه خشونت‌آمیز است. همیشه آرزو می‌کردم که کاش من راکتک بزنم تا من دلیل محکمه‌پسندی برای جدایی داشته باشم. نه فقط از دید دادگاه که از دید جامعه و حتی از دید خودم.»

شادی رامز دلیل این مساله را نرمال شدن و آشنا بودن خشونت می‌داند، و معتقد است که «برخی زنان خشونت‌دیده، هر قدر هم که در اطراف‌شان روابط سالم دیگر را ببینند و بدانند که رابطه‌ی خودشان به نوعی ایراد دارد، باز هم رابطه‌ای که خودشان در آن هستند تنها چیزی است که می‌شناسند. مخصوصاً کسانی که از خانواده‌هایی می‌آیند که شاید پدر و برادر خودشان تا حدودی این نقش آزارگر را داشته‌اند، خشونت برایشان عادی شده و شاید بعد از ۵ سال یا ۱۰ سال بفهمند که چنین رابطه‌ای عادی و خوب نبوده و زندگی طبیعی یک چیز دیگری است.»

### علنی کردن خشونت، شکستن افسانه‌هایی که حقیقت ندارند

نداشتن الگویی مناسب برای مواجهه با رفتار آزاردهنده از دیگر موانعی است که زنان را پشت خندق روابط خشونت‌آمیز نگه می‌دارد. خشونت خانگی، و به ویژه خشونت‌های روانی که نمود بیرونی ندارند، در بسیاری از جوامع امری خصوصی به شمار می‌رود و زنان کمی هستند که درباره‌ی تجربه‌ی خود از تحمل کردن خشونت‌ها و نحوه‌ی بیرون آمدن از چنبره‌ی آن علناً صحبت کنند. در ایران، در سال‌های اخیر بیشتر از قبل در رابطه با خشونت علیه زنان نوشته می‌شود، و علاوه بر وب‌سایت‌های تخصصی که در این زمینه به راه افتاده‌اند، هرازگاهی در شبکه‌های اجتماعی همچون فیسبوک و توئیتر زنان از تجربه‌هایشان درباره‌ی تحمل خشونت و ماندن در روابط خشونت‌آمیز می‌نویسند. با این همه، همچنان کمتر به راهکارهایی پرداخته می‌شود که به زنان کمک کرده از چنین روابطی بیرون بیایند و چرخه‌ی خشونت را قطع کنند.

الهام، که تا مدت‌ها به هیچ کس درباره‌ی رفتارهای خشونت‌بار شوهرش چیزی نگفته بود، مواجهه شدن با طلاق را آسان‌تر از مواجهه شدن با خشونت همسرش عنوان می‌کند و می‌گوید: «من زن‌هایی را دیده بودم که طلاق گرفته بودند و بچه‌شان را دست تنها بزرگ می‌کنند و مشکلی هم نداشتند، و برای همین در فضای کارم راحت می‌توانستم به همه بگویم جدا شده‌ام. ولی درباره‌ی مواجهه با رفتار خشونت‌آمیز از طرف همسرم هیچ تجربه‌ای نداشتم. خشونت‌های او از زمان دوستی ما و قبل از ازدواج شروع شده بود، و من حتی قبل از ازدواج‌ام می‌دانستم که این تصمیم و این رابطه اشتباه است. اما کار دیگری بلد نبودم. اگر یک زنی قبل از تو درباره‌ی خشونت‌ی که دیده حرف نزده باشد، تو هم وقتی با خشونت مواجه می‌شوی نمی‌دانی چه‌طور باید راجع به آن حرف بزنی. حتی نمی‌دانی با خودت چه‌طور درباره‌اش حرف بزنی.»

در ایران، هیچ سیاست مشخصی از سوی دولت و رسانه‌ها برای آموزش راهکارهایی وجود ندارد که می‌توانند خشونت علیه زنان را متوقف کنند. هیچ کدام از نهادهای رسمی و غیررسمی زنان را برای چگونگی محافظت از خود در یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز آماده نمی‌کنند، و زنان اغلب در هنگام مواجهه شدن با خشونت خانگی، مهارت از پیش آموخته‌ای ندارند که به آن‌ها کمک کند.

افسانه، روزنامه‌نگاری با دانش و روابط اجتماعی گسترده، یکی از زنانی است که وقتی مورد خشونت همسرش قرار گرفت، فهمید که هیچ آموخته‌ای که در چنین وضعیتی به کارش بیاید ندارد: «قبلاً کتک نخورده، گرسنه نمانده بودم، در خیابان نمانده بودم، و حالا تحقیر شده بودم و هیچ چیزی از همه‌ی آن‌چه خوانده بودم، مدرک تحصیلی، کار، و شغل، گره از کارم باز نمی‌کرد. هیچ کدام از چیزهایی که من در زندگی پیش از ازدواج یاد گرفته بودم، در رابطه با عشق، دوست داشتن، و تربیت احساسات نبود. من هرگز یاد نگرفته بودم که چه‌طور دوست بدارم، کجا فاصله بگیرم، کجا احترام‌آمیز فاصله بگیرم، کجا مشکوک شوم، و در شرایط بحرانی چه‌طور زندگی خودم و همسرم را نجات دهم. ذره‌ای دانش و آموزش می‌توانست خرواری از بار اندوه من بکاهد.»

به نظر شادی رامز، صحبت کردن زنان درباره‌ی این که چه‌طور در یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز بودند و از آن رها شدند به معنای شکستن افسانه‌هایی است که در این باره وجود دارند. به گفته‌ی او، «وقتی این تجربه‌ها به زنان دیگر نیز منتقل می‌شود، آن‌ها احساس می‌کنند که در چنین وضعیتی تنها نیستند.» این روان‌درمانگر، با تأکید بر این که بیرون آمدن از یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز بسیار سخت است و اغلب زن‌ها بارها و بارها از چنین رابطه‌ای خارج می‌شوند و دوباره به آن برمی‌گردند، می‌گوید: «مهم‌ترین گام برای کمک کردن به زنان برای تمام کردن یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز، فرهنگ‌سازی و آگاهی رساندن به آن‌ها برای شناخت روابط خشونت‌آمیز و نحوه‌ی رها شدن از آن‌ها است. آگاهی‌رسانی بدون مقصر جلوه دادن زنان خشونت‌دیده و قضاوت کردن آن‌ها، بدون این که نوک نیزه را طرف زن خشونت‌دیده ببریم، و بدون دادن حس شرمساری به آن‌ها.»